





-
- سرشناسه : خدادادی، محمد، ۱۳۵۹-
عنوان و نام پدید آور : درآمدی بر ذکر و دعا از دیدگاه شمس و مولانا/ نویسنده محمد خدادادی.
مشخصات نشر : یزد، انتشارات آرتاکاوا، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری : ۶۸ص.
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۷۷-۰۷-۱ : ۱۵۰۰۰ریال
فهرست نویسی : فیبا.
یادداشت : کتابنامه.
موضوع : مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق. - نقد و تفسیر
موضوع : شمس تبریزی، محمد بن علی، ۴۵۸۲-۶۴۵ق. - نقد و تفسیر
موضوع : ذکر در ادبیات
موضوع : دعا در ادبیات
رده بندی کنگره : PIR/۴۰۰۹/ذخ ۸خ ۱۳۹۱
رده بندی دیویی : ۸۳۱/۸۳۱
شماره کتابشناسی ملی : ۲۹۵۰۱۱۰
-

در آمدی بر

ذکر و دعا

از دیدگاه

شمس و مولانا

نویسنده:

دکتر محمد خدادادی

پاییز ۱۳۹۱



درآمدی بر ذکر و دعا از دیدگاه شمس و مولانا
دکتر محمد خدادادی

❖ ناشر:	انتشارات آرتاکاوا
❖ طرح جلد:	اکبر قائد رحمتی (با سپاس از حسین فیلی‌زاده)
❖ نوبت چاپ:	اول - پاییز ۱۳۹۱
❖ چاپخانه:	زیتون
❖ قیمت:	۱۵۰۰ تومان
❖ شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۶۶۷۷-۰۷-۱
❖ شمارگان:	۲۰۰۰ نسخه

تقدیم بہ پیشگاہ

ذات شمع قطب عالم امکان

پیر کامل، ولی عصر، امام زمان (ارواحِ فدا)

فهرست مطالب

۹.....پیشگفتار □

۱۹.....فصل اوّل: ذکر

۲۴..... ❖ عارف از ذکر محبوب خسته نمی شود.....

۲۶..... ❖ شرایط و آداب ذکر.....

نیمه شب / همراه با سجده / با نیاز و تضرّع

۳۴..... ❖ ذکر حق پاک کننده است.....

۳۸..... ❖ ذکر زبانی و قلبی.....

۴۳.....فصل دوم: دعا

۴۷..... ❖ دعا و اجابت، هر دو از خداست.....

۴۹..... ❖ کارهای سخت و غیرممکن با دعا ممکن می شود.....

۵۱..... ❖ اظهار نیاز؛ شرط اجابت دعا.....

۵۴..... ❖ کمال محبت خداوند به بنده؛ دلیل اجابت نشدن دعا.....

٥٩.....شرح لغات و اصطلاحات □

٦٥.....منابع و مأخذ □

پیشگفتار

به نام حضرت دوست

مسأله ذکر و یاد حق تعالی، از جمله مسائلی است که از ابتدای خلقت و شروع عشق‌بازی خداوند با مخلوقات، وجود داشته است و هر پیامبری که از جانب حضرت دوست، به سوی آفریدگان فرستاده شده، یکی از اساسی‌ترین و مهم‌ترین تعلیماتش، به پا داشتن مناجات، نیایش و یادکرد حضرت حق بوده است.

بدیهی است که هر رابطه عاشقانه‌ای مملو از راز و نیاز و صحبت و سوز و گداز است و نزد اهل تحقیق، آشکار است که هیچ عشقی بالاتر از عشق وجود مقدس حق تعالی و محبت او نسبت به بندگان وجود ندارد و مؤمنان واقعی نیز کسانی هستند که شدیدترین عشق و محبت را نسبت به خداوند دارند؛ چنانکه

قرآن کریم از آن خبر داده است: «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ»^۱ و «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^۲. از اینجاست که زیباترین نوع رابطه عاشقانه میان خداوند و بندگان راستین او برقرار شده و در آیین‌ها و ادیان گوناگون به اشکال و شیوه‌های مختلف، ظهور و بروز یافته است. دین مقدس اسلام نیز، همچون سایر ادیان الهی، از همان آغاز، توجه خاص و ویژه‌ای به مسأله ذکر، دعا و مناجات داشته است؛ چنانکه قرآن مجید و روایات پیامبر اسلام (ص) و سایر ائمه معصومین، سرشار از سخنانی است که ارزش والا و جایگاه عالی ذکر و دعا را بیان کرده اند.

خداوند در قرآن مجید، بارها و بارها به اهمیت ذکر و یاد خود توجه داده و انسانها را به آن فرا خوانده است؛ چنانکه می‌فرماید: «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»^۳. و: «وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا»^۴. همچنین، در صفات مؤمنین، آنها را کسانی معرفی می‌کند که با یاد و ذکر خداوند، دل‌هایشان از هیبت حق تعالی، دگرگون و خاشع و هراسان می‌گردد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا

۱. قرآن مجید، سوره مائده (۵)، آیه ۵۴. (آنها خدا را دوست دارند و خدا نیز آنها را دوست دارد).

۲. همان، سوره بقره (۲)، آیه ۱۶۵. (آنانی که ایمان آوردند محبت بیشتری به خدا دارند).

۳. همان، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۱. (ذکر حق و یاد حق را بسیار کنید).

۴. همان، سوره مزمل (۷۳)، آیه ۸. (و نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند).

ذُكِرَ اللَّهُ وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ».^۱ علاوه بر این، ذکر و یادِ خود را از هر چیز دیگری بالاتر می‌داند: «لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»^۲ و آن را مایه آرامش دلها می‌نامد: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».^۳

علاوه بر قرآن، در روایات متعددی نیز به اهمیّت ذکر پرداخته شده است؛ چنانکه پیامبر اسلام (ص) فرمودند: «هیچ عملی نزد خدای تعالی محبوب‌تر، و هیچ عاملی در نجات بنده، از هر گناهی در دنیا و آخرت، مؤثرتر از ذکر و یاد خدا نیست. عرض شد: حتی جنگ در راه خدا؟ فرمود: اگر یاد خدا در میان نبود، دستور جنگ داده نمی‌شد».^۴

از همین روست که پیامبر (ص) اندرز می‌دهند که آنقدر بر ذکر مداومت و تمرکز داشته باشید که حتی از دیدگاه دیگران،

۱. قرآن مجید، سوره انفال (۸)، آیه ۲. (مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دلهاشان ترسان می‌گردد).

۲. همان، سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۵. (یاد خدا بزرگتر است).

۳. همان، سوره رعد (۱۳)، آیه ۲۸. (آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد).

۴. علاءالدین علی بن حسام المتقی الهندی، کنز العمال، حدیث ۳۹۳۱. و: محمد محمدی ری‌شهری، منتخب میزان الحکمه، ص ۲۱۴.

مجنون به نظر بیاید: «أَكثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ حَتَّى يَقُولُوا مَجْنُونٌ»^۱. از اینجاست که عارفان دریافته‌اند که دیوانه‌ عشق الهی بودن، بهتر از هزار عقل دور اندیشِ غافل از یاد خداست: «سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر عقلها افزون آید. هر که عشق ندارد، مجنون و بی حاصل است»^۲:

هر چه غیر شورش و دیوانگی است اندرین ره دوری و بیگانگی است^۳
حضرت رسول(ص)، علاقه به ذکر را علامت عشق و محبت به حضرت حق می‌داند: «عَلَامَةُ حُبِّ اللَّهِ حُبُّ ذِكْرِ اللَّهِ»^۴ و از همین عشق و محبت است که آن جنون مقدس الهی که مخصوص خاصان درگاه است، حاصل می‌شود:

نیست از عاشق کسی دیوانه تر عقل از سودای او کور است و کر
زان که این دیوانگی عام نیست طب را ارشاد این احکام نیست^۵
از همین روست که پیامبر اسلام(ص)، ذاکران حضرت دوست را برترین بندگان خداوند در روز قیامت معرفی می‌کند: «أَفْضَلُ

۱. رضی الدین طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۳۱۱. (بسیار ذکر خدا بگویند تا مردم به شما بگویند، دیوانه است).

۲. عین القضاة همدانی، تمهیدات، ص ۹۸.

۳. مثنوی، ج ۳، ص ۳۰۷.

۴. حسین بن محمد محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۲۵. (علامت و نشانه دوستدار خدا، دوست داشتن یاد و ذکر خداست).

۵. مثنوی، ج ۳، ص ۳۸۵.

الْعِبَادِ دَرَجَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ الذَّاكِرُونَ اللَّهُ كَثِيرًا»^۱.

حضرت ختمی مرتبت (ص)، بهترین کارها در نزد خداوند را یاد و ذکر او می‌داند و ذکر گوینده و یاد کننده حق را همنشین خداوند معرفی می‌کند: «وَاعْلَمُوا أَنَّ خَيْرَ أَعْمَالِكُمْ [عِنْدَ مَلِيكِكُمْ] وَأَزْكَاهَا وَارْفَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَخَيْرَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ ذِكْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فَإِنَّهُ أَخْبَرَ عَن نَفْسِهِ فَقَالَ: أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي»^۲.

حضرت مولا علی (ع) نیز، ذکر و یادکرد حق را نور قلبها و عقل، غذای روح و داروی دردهای روانی دانسته و به آن سفارش فرموده است: «عَلَيْكَ بِذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ نُورُ الْقُلُوبِ؛ نُورُ الْعَقْلِ؛ قُوَّةُ النُّفُوسِ؛ دَوَاءُ أَعْلَالِ النُّفُوسِ وَ...»^۳. همچنین، ذکر را باعث جلا و روشنایی دلها معرفی کرده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ

۱. علاء‌الدین علی بن حسام‌المتقی الهندی، کنز‌العمال، ج ۱، ص ۴۱۵. (برترین بندگان در روز قیامت، آنان هستند که بسیار ذکر خدا گویند).

۲. احمد بن محمد بن فهد حلّی، عدّة‌الداعی، ص ۲۳۸. (بدانید بهترین اعمال شما نزد خداوند و پاکیزه‌ترین آنها و رفیع‌ترین آنها در درجات شما و بهترین چیزی که آفتاب بر آن می‌تابد، ذکر خداوند سبحان است؛ زیرا خداوند از خود خبر داد و فرمود: من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند).

۳. عبدالواحد محمد التمیمی، غرر‌الحکم، ص ۱۸۹. (بر تو باد به ذکر خدا؛ زیرا ذکر روشنایی قلبها و عقل، غذای روحها و داروی دردهای روانی است).

جلاءَ لِلْقُلُوبِ»^۱. و اهل ذکر را برگزیدگان واقعی حضرت دوست می دانند: «أَهْلُ الذِّكْرِ أَهْلُ اللَّهِ وَ حَامَتُهُ»^۲.

امام صادق(ع) نیز، ذکر حق را از خصوصیات شیعیان واقعی دانسته و فرموده‌اند: «شیعیان ما کسانی هستند که در خلوت، فراوان یاد خدا کنند»^۳. همچنین، به مجالس ذکر و یاد حق، توجه داده‌اند و بهترین مجالس را جایگاهی دانسته‌اند که محل برپایی ذکر، یاد و نام حق تعالی باشد.^۴ علاوه بر این، گرامی‌ترین بنده را کسی دانسته‌اند که بیشتر به ذکر و یاد حق تعالی مشغول است: «أَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلَّهِ»^۵. و از همین رو، سفارش می‌کنند که با دل و زبان خود، خدا را یاد کنید: «أَذْكُرِ اللَّهَ بِقَلْبِكَ وَ لِسَانِكَ»^۶.

علاوه بر ذکر، دعا نیز در قرآن و روایات جایگاهی ویژه دارد؛

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲. (براستی خدای سبحان، ذکر و یاد خود را صیقل و روشنایی دلها قرار داده است).

۲. عبدالواحد محمد التمیمی، غررالحکم، ص ۱۸۸. (اهل ذکر، مردان خدا و برگزیدگان و خاصان اویند).

۳. شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۷، ص ۱۵۸.

۴. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۴۶۸.

۵. شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۷، ص ۱۵۶. (گرامی‌ترین آفریدگان خدا کسانی هستند که بیشتر به یاد خدا باشند).

۶. حسین بن محمد محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۲۳. (با قلب و زبان خود به یاد خدا باش).

چنانکه کلمه دعا و مشتقاتش بیش از ۲۰۰ بار در قرآن به کار رفته است و خداوند در جای جای قرآن، بندگان را به دعا فراخوانده است؛ چنانکه می‌فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۱ و «قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ»^۲ و ...

علاوه بر این آیات، قرآن مشحون است از آیاتی که خداوند در آنها طریقه و چگونگی دعا کردن و درخواست از درگاه کریمش را به بندگان خود یاد می‌دهد^۳ که در این مجال اندک پرداختن به آنها مقدور نیست.

همچنین، در مورد جایگاه والا و ضرورت دعا، احادیث فراوانی وجود دارد که خود مستلزم کتابها و رسالات مفصل و جداگانه‌ای است. به همین دلیل، در این مجال اندک تنها به ذکر چند نمونه مختصر اشاره می‌کنیم.

پیامبر فرمودند: «آیا دلالت کنم شما را بر سلاحی که برهاند شما را از دشمنان و بسیار سازد رزقهای شما را؟ گفتند: بلی یا

۱. قرآن مجید، سوره غافر (۴۰)، آیه ۶۰. (پروردگار شما گفته است: بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را).
۲. همان، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۷۷. (بگو: پروردگارم برای شما ارجی قائل نیست اگر دعای شما نباشد).
۳. طه، آیه ۲۶/قلم، آیه ۳۲/ابراهیم، آیه ۳۵/بقره، آیه ۱۲۶/مؤمنون، آیات ۹۷ و ۹۸/هود، آیه ۴۷/یوسف، آیه ۱۰۱/اعراف، آیه ۱۲۶/آل عمران، آیه ۱۹۳/شعراء، آیه ۸۳/نمل، آیه ۱۹/هود، آیه ۴۱/مؤمنون، آیه ۲۶/عنکبوت، آیه ۳۰/بقره، آیه ۲۵۰/آل عمران، آیه ۱۴۷/فرقان، آیه ۷۴/ابراهیم، آیه ۴۰/زخرف، آیات ۱۳ و ۱۴/اعراف، آیه ۲۳/نوح، آیه ۲۸/اسراء، آیه ۸۰ و ...

رسول الله. حضرت فرمود: بخوانید خدای خود را شب و روز. بدرستی که سلاح مؤمن دعاست».^۱

حضرت مولا علی(ع) نیز فرمودند: «دعا سپر مؤمن است».^۲ امام صادق(ع) فرمود: «دعا بکن و مگو هر چه مقدر شده است، خواهد شد. بدرستی که نزد خدا منزلتی است که نمی‌توان بدان رسید، مگر به دعا. و اگر کسی دهان خود را ببندد و دعا نکند، از سوی خدا چیزی به او نخواهد رسید».^۳

پس از ائمه هدی، اولیای الهی و عارفان راستین نیز که در محبت حق تعالی ذوب شده‌اند، هر یک به نوبه خود، به اهمیت مسأله ذکر و دعا توجه داده‌اند و در سخنان و آثار خود به بیان جایگاه و ارزش آنها پرداخته‌اند.

شمس‌الدین محمد تبریزی و مرید یکرنگ او، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی، نیز از زمره عارفان و اولیایی هستند که پس از آنکه در حق تعالی فانی گشته و موصوف به صفات او شده‌اند، از روی عشق و محبتی که به ذات سرمدی حضرت دوست یافته‌اند، سخنانی از سر شور و شعور در فواید، آداب،

۱. احمد بن محمد بن فهد حلی، عده الداعی، ص ۴.

۲. همانجا.

۳. محمد باقر مجلسی، عین الحیوة، ص ۴۵۵.

شرایط و چگونگی ذکر و دعا بیان فرموده‌اند که در این مختصر، بر آنیم که به صورت بسیار کوتاه، نگاهی اجمالی به این نظریات بیفکنیم. هر چند معتقدیم که سخنان شمس و بویژه مولانا در این ابواب، خود مستلزم چندین مجلد قطور است، اما امیدواریم که به مدد حضرت حق، این مختصر بتواند، رئوس نظریات این بزرگان را در این ابواب، به جویندگان راه حقیقت و نو سالکان وادی عشق، معرفی نماید.

امید که این مختصر، مورد رضایت قطب عالم امکان، انسان کامل، حضرت صاحب‌الزمان (ارواحنا فداه) قرار بگیرد.

محمد خدادادی

یزد- تابستان ۱۳۹۱

|

فصل اوّل

ذکر

ذکر در «کلمات عارفان به معانی: یاد کردن، مواظبت بر عمل، حفظ، طاعت، نماز، بیان، قرآن، علم، شرف و شکر»^۱ به کار رفته است، اما معنی مهم و غالب آن، «یاد کردن حق تعالی است در بدایت کار، به تکرار اسم آن حضرت، به اقرار به وحدانیّتش و در نهایت آن، به شهودِ وجودِ پُر جودش در مظاهر ممکنات»^۲.

عرفا معتقدند که: «ذکر، رکنی قوی است اندر طریق حق، سبحانه تعالی، و هیچکس به خدای تعالی نرسد مگر به دوام ذکر؛ و ذکر دو گونه باشد: ذکر زبان و ذکر دل؛ بنده بدان (ذکر زبانی)، به استدامت (مداومت) ذکر دل، رسد. چون بنده به دل و زبان ذاکر باشد، او کامل بود در وصف خویش، در حال سلوک خویش»^۳.

همچنین، ذکر و یاد قلبی خداوند را همچون شمشیری برنده دانسته‌اند که خواطر سالک را از وسوسه‌ها و خیالات شیطانی

۱. سیدجعفر سجادی، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۴۰۳.

۲. روزبهان بقلی شیرازی، شرح شطحیات، ص ۱۹.

۳. ابوالقاسم قشیری، رساله قشیری، ص ۳۴۷.

می‌زداید: « و گفته‌اند ذکر خدای عزّ وجلّ به دل، شمشیر مریدان بود که بدان، جنگ کنند با دشمنان خویش و آفتها بدان از خویشتن باز دارند و چون بلایی بر بنده‌ای فرو آید، به دل با خدای گردد؛ بلا از وی برخیزد اندر حال».^۱

میبدی در تفسیر آیه: «فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ»^۲، این‌گونه آورده است: «این است یاد دوست مهربان، آسایش دل و غذای جان، یادی که گوی است و آنسش چوگان، مرگب او شوق و مهر او میدان، گل او سوز و معرفت او بوستان، یادی که حق در آن پیدا. یادی که درخت توحید را آبشخور است، دوستی حق مر آن را میوه و بر است».^۳ عرفا در یک تقسیم‌بندی، انواع ذکر را این‌گونه معرفی کرده‌اند: «ذکر سه قسم است: ذکر عادت، ذکر حِسَبَت، ذکر صحبت. ذکر عادت، بی قیمت است از بهر آنکه از سر غفلت است. ذکر حِسَبَت، بی زینت است که سرانجام آن طلب اجرت است. ذکر صحبت، ودیعت است؛ از بهر آنکه زبان ذاکر در میان عاریت است. ذکر خائف از بیم قطیعت^۴ است. ذکر راجی بر امید

۱. ابوالقاسم قشیری، رساله قشیریه، ص ۳۴۷.

۲. قرآن مجید، سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۲. (مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم).

۳. رشیدالدین ابوالفضل میبدی، کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۱، ص ۴۱۹.

۴. قطیعت: جدایی.

یافتِ طَلَبْتِ^۱ است، ذکر مُحِبِّ از رِقَّتِ حُرَقَتْ است»^۲.

خواجه عبدالله انصاری از ذکر به عنوان سومین میدان سلوک یاد کرده و در باب آن این گونه می گوید: «از میدان تفکّر میدان تذکّر زاید، و فرق میان تفکّر و تذکّر آن است که تفکّر، جُستن است و تذکّر، یافتن»^۳. حقیقت ذکر، آن است که «هر چه است، در ذکر فراموش کنی و از اینجا، ذکر سِرِّ خواهد نه ذکر زبان»^۴. سنایی نیز، ذکر و یاد حق را حِصْنِ حِصینِ سالک در مسیر سلوک دانسته و معتقد است که با ذکر حق است که عنایات حق تعالی به سالک می پیوندد:

آن که گریانِ اوست، خندان است	دل که بی یادِ اوست، سندان است
شدی ایمنِ چو نام او بردی	در طریقت قدم بیفشردی
تو، به یادش زبان چو گل کُن تر	تا دهانت کُند چو گل پُر زر ^۵

عطار نیز در پندنامه خود، به سالکان راه حقیقت توصیه می کند که لحظه ای از ذکر حق غفلت نکنید؛ زیرا ذکر حق، غذای روح و مرهمِ دلِ مجروح است:

۱. طلبت: خواسته و مطلوب.

۲. رشیدالدین ابوالفضل میبیدی، کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۱، ص ۵۵۰.

۳. خواجه عبدالله انصاری، صد میدان، ص ۳۴.

۴. اسماعیل بن محمد مستملی بخاری، شرح التعرف لمذهب التصوف، ج ۳، ص ۱۳۲۷.

۵. ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه، ص ۹۴.

باش دایم ای پسر با یاد حق
 زنده دار از ذکر، صبح و شام را
 یاد حق آمد غذا این روح را
 یاد حق گر مونس جانت بود
 گر زمانی غافل از رحمان شوی
 مؤمنا، ذکر خدا بسیار گوی
 گر خبر داری ز عدل و داد حق
 در تغافل مگذران ایام را
 مرهم آمد این دل مجروح را
 کی هوای کاخ و ایوانت بود؟
 اندر آن دم همدم شیطان شوی
 تا بیابی در دو عالم آبروی^۱
 شمس تبریزی نیز سخنانی چند در باب ذکر بیان نموده است.
 در ادامه، ضمن بیان دیدگاه‌های شمس در این باب، به بررسی
 بازتاب این اندیشه‌ها در مثنوی مولوی خواهیم پرداخت.

عارف از ذکر محبوب خسته نمی‌شود

شمس تبریزی، ذکر را یکی از بارزترین خصوصیات عارف می‌داند. این بدان دلیل است که هرکس به چیزی و یا شخصی علاقه‌مند باشد، آن چیز را بسیار یاد می‌کند. بنابراین، عارف واقعی همواره در حال ذکر و یادکردِ محبوب حقیقی عالم، یعنی خداوندِ رحمان است. از دیدگاه شمس، عارف هیچ‌گاه از یادکردِ حضرت حق، خسته و ملول نمی‌شود و همواره و در همه حال، یاد و نام حضرت دوست را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌دهد:

۱. فریدالدین عطار نیشابوری، پندنامه، ص ۶۷.

«علامت عارف آن است که مانده نگردد از یادکرد دوست، و سیر نشود از دوستی او. خوشتر از ذکر، طعام نیست در دهان یقین، بر خوان رضا»^۱.

مولوی نیز همچون شمس، معتقد است که عاشق و محب^۲ راستین از ذکر محبوب و معشوق خود، ملول و خسته نمی‌شود؛ بلکه همواره و در همه حال، با یاد و نام محبوب روزگار می‌گذرانند و هیچ چیز برای او خوشایندتر از یادکرد نام محبوب نیست. مولوی در ضمن حکایت التذاذ زلیخا از نام یوسف (ع) به این موضوع اشاره کرده و به راهروان حقیقت اندرز می‌دهد که در ذکر و یاد حق، خستگی و غفلت به خود راه ندهید؛ بلکه عاشقانه و جانانه همواره نام و یاد خداوند را در دل و بر زبان خود جاری سازید، چرا که در «ذکر حضرت دوست حقیقی، کمتر از زنی نمی‌توان بود»^۲. در این ابیات، یوسف، نماد خداوند و زلیخا، نماد سالک عارف است که از ذکر و یادکرد محبوب حقیقی نه تنها دچار خستگی نمی‌شود؛ بلکه با شنیدن نام و یادکرد او گرسنگی و تشنگی و خستگی را فراموش می‌کند^۳:

۱. مقالات شمس، ج ۲، ص ۱۹۳.

۲. ملاحسین واعظ کاشفی، لب لباب مثنوی، ص ۳۱۴.

۳. ر.ک: ملاهادی سبزواری، شرح مثنوی، ج ۳، صص ۵۰۱-۵۰۲.

آن زلیخا از سپندان تا به عود
 نام او در نامها مکتوم کرد
 گر بگفتی مه برآمد بنگرید
 و بر بگفتی برگها خوش می‌طپند
 صد هزاران نام اگر بر هم زدی
 گرسنه بودی، چو بُردی نام او
 تشنگیش از نام او ساکن شدی
 و بُدی دردیش زان نام بلند
 وقت سرما بودی او را پوستین
 نام جمله چیز، یوسف کرده بود
 محرمان را سرّ آن معلوم کرد
 و بر بگفتی سبز شد آن شاخ بید
 و بر بگفتی خوش همی سوزد سپند
 مقصد او زان همه یوسف بُدی
 می‌شدی او سیر و مست از جام او
 نام یوسف سیری باطن شدی
 درد او در حال گشتی سودمند
 این کند در عشق نام دوست، این^۱

بنابراین، از دیدگاه مولوی نیز، محبّ واقعی از یادکردِ نام
 حضرت دوست، هرگز خسته نمی‌شود؛ بلکه با شنیدن و تکرار
 نام او به وجد آمده و همه دردها و رنجها را به فراموشی
 می‌سپارد.

شرایط و آداب ذکر

اگرچه سالک باید همواره به یاد خدا باشد و در هیچ حال، از
 یاد و نام حق تعالی غفلت نوزد؛ امّا شمس در ضمن سخنان
 خود، تعالیمی در باب شرایط و آداب و زمان ذکر بیان داشته که
 می‌تواند در مسیر سلوک به یاری سالک بیاید.

به عنوان نمونه، شمس، شب هنگام^۱ را زمان مناسبی برای ذکر و یاد حق می‌داند و به سالکان توصیه می‌کند که در نیمه شب با حالت تضرع و نیاز به درگاه حق تعالی بروید و از او یاری بجوید تا درهای رحمت و معرفت را به روی شما بگشاید: «چرا به خدا تضرع نمایی؟ نیمه شب بیدار شوی، برخیز دوگانه‌ای بگذار؛ نیاز، نیاز، نیاز! و روی بر خاک نه، دو قطره بار که: خداوندا، اگر انبیاء و اولیاء را تو نخواهی، چو حلقه بر در مانند. اکنون، به من فلان بزرگ را نمودی، چشم مرا به او بینا گردان».^۲

از این سخنان شمس این‌گونه مستفاد می‌شود که نیمه شب، زمان بسیار مناسبی برای ذکر و یاد حق تعالی است. همچنین، در هنگام ذکر، نیاز، تضرع و اشک و توجه به لطف و عنایت پروردگار بسیار حائز اهمیت است. علاوه بر این، روی بر خاک نهادن و سجده پیاپی کردن نیز به نوبه خود، در افزایش حال و

۱. ذکر و عبادت شبانه، یکی از ارکان اصلی سلوک است که در قرآن و روایات و احادیث پیامبر و ائمه معصومین مکرراً به آن سفارش شده است و پرداختن به همه آنها خود مستلزم رساله‌های جداگانه‌ای است. به عنوان نمونه: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً» (و در شبانگاه برای او سجده کن، و مقداری طولانی از شب، او را تسبیح گوی) (قرآن مجید، سوره انسان، آیه ۲۶). و: «قُمِ اللَّيْلَ إِلاَّ قَلِيلاً» (شب را جز کمی به پا خیز) (همان، سوره مزمل، آیه ۲). و: «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ» (پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از آنها که با تو هستند نزدیک دو سوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پا می‌خیزند) (همان، آیه ۲۰). و...

۲. مقالات شمس، ج ۱، ص ۲۸۶.

هوای عرفانی به سالک کمک می‌کند.

شمس در جای دیگر از سخنان خود، به این مفاهیم توجه کرده و به زبانی دیگر، آنها را این‌گونه بیان نموده است: «رو به دل آرد، و در کنجی رود، نیم شب از میان زن و بچه به گوشه خانه رود، و زار زار بگیرد تا رقتش آید، و دل روی بدو نماید، آنگاه در سجود رود ... [و] بزارد».^۱ در این عبارات نیز شمس، به انجام ذکر در نیمه شب همراه با تضرع، اشک، نیاز و سجده در پیشگاه حق تعالی اشاره کرده است.

بدین ترتیب، می‌توان گفت، شمس به سالکان راه حقیقت سفارش می‌کند که نیمه شب از خوابِ خوشِ خویش دل برکنند و به گوشه‌ای خلوت بروند و به زانوی ادب در پیشگاه حق تعالی نشسته و با تضرع و نیاز، نام و یاد او را در دل خود زنده کنند. همچنین، سالک باید در ضمن ذکر خود، از سجده غافل نباشد و در بین راز و نیاز با محبوب و معبود خویش، پیوسته سجده کند تا حق تعالی از روی لطف و گرم خود، درهای رحمت و معرفت را بر وی بگشاید.

مولوی نیز در مثنوی خود، به همین حالات توجه داشته و در چند جای اشعارش، به آنها اشاره کرده است. او نیز نیمه شب را

زمانی مناسب برای ذکر و یاد حق دانسته و به سجده، تضرع و نیاز در میان ذکر توصیه نموده است. همچنین، به حضور در جای خلوت برای یاد حق و ذکر او، اشاره کرده است.

مولانا در دفتر سوم، ضمن «حکایت آن طالب روزی حلال بی کسب و رنج در عهد داوود، علیه السلام، و مستجاب شدن دعای او»، به تأثیر ذکر و دعای شبانه همراه با نیاز اشاره کرده و آن را کلید استجاب دانسته:

کای خدا، این بنده را رسوا مکن گر بدم، هم سرّ من پیدا مکن
تو همی دانی و شبهای دراز که همی خواندم تو را با صد نیاز
پیش خلق این را اگر چه قدر نیست پیش تو همچون چراغ روشنی است^۱

مولوی در جای دیگر از مثنوی خود، به ذکر شب هنگام و دعای سحرگاه اشاره کرده و به سالکان اندرز می‌دهد که اگر می‌خواهند به حواس نورانی دست یابند، باید از خواب و خورد خود کم کرده و به یادکرد و ذکر حق تعالی بیفزایند، «تا بدین واسطه، آینه دل مُجَلّی سازند و از برای دیدار دوست، ارمغانی که لایق اوست برند؛ و در این عالمِ وَحِم (ناسازگار) که تنگتر از رَحِم است؛ به صورت قیام لیل و استغفار اسحار و صیام نهار و سایر عبادات پروردگار، جنبشی کنند و به نشأت ثانیه از این تنگنا به

فضای دلگشای ملکوت، مندرج شوند»^۱:

اندکی صرفه بکن از خواب و خور ارمغان بهر ملاقاتش بیر
شو قلیلُ النَّومِ مِمَّا يَهْجَعُونَ باش در اسحار، از يَسْتَعْفِرُونَ^۲
جنبشی اندک بکن همچون جنین تا ببخشندت حواس نور بین^۳

مولوی همچنین، در چند جای مثنوی به سجده کردن در ضمن یادکرد و ذکر حق و در میان مناجات با او، اشاره کرده و آن را در نزدیکی به حق بسیار مؤثر دانسته است؛ مخصوصاً اگر همراه با اشک باشد:

سجده کن صد بار و می‌گوی ای خدا نیست این غم غیر درخورد و سزا^۴
سجده گه را تر کن از اشکِ روان کای خدا تو وارهانم زین گمان^۵

مولوی در چند جای دیگر نیز در ضمن حکایات مثنوی، به سجده و اهمیت آن در میان ذکر و دعا اشاره کرده است:
سجده کرد و گفت ای دانای سوز در دل داوود انداز آن فروز...^۶

۱. کمال الدین حسین خوارزمی، جواهرالاسرار و زواهرالانوار، ج ۲، ص ۶۹۱.
۲. اشاره ای است به قرآن مجید، سوره الذاریات (۵۱)، آیات ۱۷-۱۸. کَأَنؤَا قَلِيلاً مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ. (و از شب اندکی را می‌خوابیدند. و در سحرگاهان [از خدا] طلب آمرزش می‌کردند).

۳. مثنوی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۴. همان، ج ۳، ص ۲۵۳.

۵. همان، ج ۲، ص ۲۰۰.

۶. همان، ج ۲، ص ۱۳۶.

و یا:

سبّی آن دم در سجود افتاد و گفت ای خدای عالمِ جَهْر و نهفت...^۱
 علاوه بر توجّه به ذکر نیمه شب و سجده در میان ذکر، مولوی
 توجّه خاصی به تضرّع و نیاز و اشک خالصانه داشته و آن را
 باعث گشوده شدن درهای رحمت الهی و برداشته شدن حجابها
 و کسب معرفت دانسته است:

زاری و گریه قوی سرمایه‌ای است رحمتِ کلّی، قویتر دایه‌ای است
 دایه و مادر بهانه جو بود تا که کی آن طفل او گریان شود
 طفل حاجاتِ شما را آفرید تا بنالید و شود شیرش پدید
 گفت: اَدْعُوا اللَّهَ، بی‌زاری مباش تا بجوشد شیرهای مِهْرهاش^۲

هرگاه که اراده خداوند بر این قرار بگیرد که بنده‌ای را یاری
 کند، میل آن بنده را به جانب گریه و اشک و تضرّع سوق
 می‌دهد؛ چرا که زاری و تضرّع باعث برداشته شدن حجابها و
 رسیدن به شادی حقیقی می‌شود که همان وصال حضرت دوست
 است:

چون خدا خواهد که مان یاری کند میل ما را جانب زاری کند
 ای خُنک چشمی که آن گریان اوست ای همایون دل که آن بریان اوست
 آخر هر گریه، آخر خنده‌ای است مرد آخر بین مبارک بنده‌ای است

۱. مثنوی، ج ۲، ص ۴۸۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۵۳.

هر کجا آب روان، سبزه بود هر کجا اشکی دوان، رحمت شود
 باش چون دولابه نالان، چشم‌تر تا ز صحن جانت بر روید خُصراً^۱

این ابیات مولوی می‌توانند ترجمان این سخنان شمس باشند:
 «شک نیست که چرک اندرون می‌باید که پاک شود، که ذره‌ای از
 چرک اندرون، آن کند که صدهزار چرک بیرون نکند. آن چرک
 اندرون را کدام آب پاک کند؟ سه چهار مشک از آب دیده! نه هر
 آب دیده‌ای، الا آب دیده‌ای که از آن صدق خیزد. بعد از آن بوی
 امن و نجات بدو رسد؛ گو فارغ بخُصب».^۲ و در جای دیگر، این
 مفهوم را این‌چنین بیان می‌دارد: «در خلوتی روی و زار زار
 بگری ... به آن آب دیده بباری، تا ذوقی و راحتی بیابی».^۳

مولوی معتقد است که اشک و تضرع به همه کس داده
 نمی‌شود؛ بلکه این گریه موقوف عنایت خداست و همچون
 شمس^۴، طلب و خواستن سالک را موقوف عنایت حضرت حق
 می‌داند:

چون بگریانم، بجوشد رحمتم آن خروشنده بنوشد نعمتم
 گر نخواهم داد، خود نمایمش چونس کردم بسته دل، بگشایمش

۱. مثنوی، ج ۱، ص ۵۱.

۲. مقالات شمس، ج ۱، ص ۱۳۳.

۳. همان، ج ۲، ص ۹۰.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۳۸ و ج ۲، ص ۱۴۷.

رحمتم موقوف آن خوش گریه‌هاست چون گریست، از بحر رحمت، موج خاست^۱
 نکته آخر اینکه مولوی نیز جای خلوت و نهانی را برای ذکر و
 عبادت مناسب‌تر دانسته و در چند جای مثنوی، اشاراتی به این
 موضوع کرده است:

تا روم من سوی خلوت در نماز پرسم این احوال از دانای راز^۲
 و یا:

درد آمد بهتر از ملک جهان تا بخوانی مر خدا را در نهان^۳
 مولوی خلوت را باعث صفای دل دانسته و به همین دلیل،
 ذکر در خلوت را مناسب‌تر می‌داند:

قعر چه بگزید هر که عاقل است زآنکه در خلوت، صفاهای دل است^۴
 هیچ گنجی بی‌دد و بی‌دام نیست جز به خلوتگاه حق آرام نیست^۵
 ذکر، ابزاری است که به یاری آن، می‌توان به وصال حضرت
 دوست، دست یافت. ذکر و تضرع و اشک خالصانه، توانایی آن را
 دارند که وجود آدمی را متحوّل سازند و آن را به سمت حضرت
 حق به حرکت درآورند:

۱. مثنوی، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۴.

۴. همان، ج ۱، ص ۸۰.

۵. همان، ج ۱، ص ۲۹۷.

در ذکر به گردش اندر آید با آب دو دیده، چرخ جانها
 ذکرست کمنده وصلِ محبوب خاموش که جوش کرد سودا^۱
 بنابر آنچه گفته شد، می توان دریافت که شمس و به تبع او
 مولوی، ذکر شب هنگام را که در خلوتی به دور از خلایق باشد،
 توصیه می کنند. همچنین، ایشان به سجده مکرر در ضمن ذکر و
 همچنین اشک و تضرع و نیاز همراه با خلوص قلب در هنگام
 یادکرد حق تأکید دارند.

ذکر حق، پاک کننده است

از دیدگاه شمس، وجودی که همواره جایگاه یاد حق و ذکر او
 باشد، از خواطر شیطانی و وسوسه ها پاک گشته و جایگاه عوالم
 ملکوتی و افکار قدسی می شود. بنابراین، سالک با ذکر و یاد حق،
 وجود خود را محل حضور فرشتگان و در درجه متعالی تر، محل
 ظهور حق تعالی قرار می دهد: «من هرگز بد نیندیشم. چه اندیشد
 خاطری که پاک شود از دیو و وسوسه؟ خود هرگز دیو در آن دل
 نیامده است، پیوسته در او فریشته بوده باشد. تا حق تعالی
 می فرماید که: من این خانه را خانه رحمت خود می کنم؛ شما گرم

کنید بیرون روید».^۱

وجود آدمی این قابلیت را دارد که جایگاه وساوس شیطانی و یا خواطر رحمانی باشد. گاه ممکن است آدمی در میان این خواطر، مضطرب بماند؛ یعنی زمانی اسیر خیالات شیطانی شده و زمانی در پناه خواطر رحمانی، آرام گیرد: «آخر، همه خاطرها بر سه قسم است: یکی خاطر، خانه دیو است پیوسته؛ و یکی خاطر، خانه دیو است با فریشه به هم، دمی فریشته بیرون رفت دیو در آمد، دمی فریشته در آمد، دیو را بیرون راند؛ و یک خاطر دیگر، خاص آن فریشته است، دیو در او در نیاید».^۲

بدین ترتیب، از دیدگاه شمس، وجود آدمی مجموع ضدّه‌است و مطمئناً برای دفع خواطر شیطانی، نیاز به ضدّ آن یعنی خواطر رحمانی است. پس، یاد حق که کمال همه پاکیه‌است به آدمی کمک می‌کند که از اندیشه‌های ناپاک دور شده و به سمت پاکی مطلق حرکت کند.

مولوی نیز همچون شمس، به چند بُعدی بودن خواطر آدمی اشاره کرده و معتقد است که یاد حق، ضدّ خواطر پلید شیطانی

۱. مقالات شمس، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲. همان، ج ۱، صص ۲۱۱-۲۱۲. به قول خواجۀ شیراز:

«خلوت دل نیست جای صحبت اضداد دیو چو بیرون رود فرشته درآید»

(دیوان حافظ، ص ۳۰۱).

است؛ بنابراین، آدمی با ذکر و یاد حق می‌تواند خاطر خویش را از آلودگی‌ها پاک نموده و به سمت پاکی مطلق حرکت کند:

ذکر حق پاک است، چون پاکی رسید رخت بر بندد، برون آید پلید
می‌گریزد ضدها، از ضدها شب‌گریزد چون برافروزد ضیا
چون درآید نام پاک اندر دهان نی‌پلیدی ماند و نی‌اندهان^۱

و در جای دیگر، از زبان حق‌تعالی به این موضوع تصریح می‌کند که یاد حق، باعث پاک شدن ذاکر می‌گردد و خداوند از ذکر و تسبیح دیگران بی‌نیاز است:

من نگردم پاک از تسبیحشان پاک هم ایشان شوند و دُر فشان^۲

مولوی در جای دیگر مثنوی با ذکر داستان «عور و زنبور»^۳ تمثیل بسیار زیبایی در مورد ذکر و پاک‌کنندگی آن و همچنین مصون ماندن ذاکر از وسوسه‌های شیطانی عرضه می‌کند. در این تمثیل، مرد عور، نماد انسانی است که از یاد حق غافل مانده و زنبورها و نیش آنها نماد وسوسه‌ها و خواطر شیطانی هستند. مرد برهنه که در مواجهه با زنبوران و نیش آنها، دچار آزرده‌گی فراوان می‌شود به برکه‌آبی پناه می‌برد و با غوطه‌ور شدن در آب، تن خویش را از نیش زنبوران محفوظ می‌کند؛ در این تمثیل، آب

۱. مثنوی، ج ۲، ص ۱۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۴۳.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۰۴.

نماد ذکر و یاد حق تعالی است. مرد برای مصونیت کامل، باید سر خود را نیز در زیر آب فرو برد، این کار در ابتدا اندکی سخت به نظر می‌رسد، اما چاره‌ای جز آن وجود ندارد^۱.

بنابراین، انسانی که قصد دارد از وسوسه‌های شیطانی در امان بماند، لازم است که همواره در یاد و نام حق غوطه‌ور شود. مولانا معتقد است که پس از مدتی وجود سالک، سر تا به پا، طبع آب می‌گیرد و موصوف به صفات آن می‌شود. «یعنی، بعد از آن که ذکر تو را ملکه شد، در بعضی از اوقات که فارغ از ذکر لفظی باشی، قلب متذکر خواهد بود؛ بلکه وجودت ذکر او خواهد بود»^۲، در آن صورت، وسوسه‌ها به خودی خود، از سالک دور شده و وجود او سرشار از پاکی می‌شود:

آب، ذکر حق و زنبور این زمان	هست یاد آن فلانه و آن فلان
دم بخور در آب ذکر و صبر کن	تا رهی از فکر و وسواس کهن
بعد از آن، تو طبع آن آب صفا	خود بگیری جملگی سر تا به پا
آنچنان کز آب، آن زنبور شر	می‌گریزد، از تو هم گیرد حذر ^۳

ذکر حق، چون طنابی است که سالک را از چاه تاریک و هراسناک دوری حضرت دوست که همان عالم غفلت و خواطر

۱. ر.ک: سید جعفر شهیدی، شرح مثنوی، ج ۶، ص ۶۸.

۲. ملا هادی سبزواری، شرح مثنوی، ج ۲، ص ۲۵۸.

۳. مثنوی، ج ۲، ص ۳۰۴.

شیطانی است، بیرون می‌کشد و پاک و منزّه به وصال حضرت حق می‌رساند:

همچو چهی است هجر او، چون رَسنی است ذکر او

در تک چاه یوسفی، دست زنان در آن رسن^۱

انگونه که ملاحظه می‌شود، شمس و به تبع او مولوی، ذکر حق را پاک کننده خاطر آدمی و بهترین راه مقابله با وسوسه های شیطانی و خواطر ناپسند می‌دانند.

ذکر زبانی و قلبی

شمس به هر دو مفهوم ذکر زبانی و ذکر قلبی توجه داشته است: «یادی است بر زبان و یادی است در جان»^۲؛ و ذکر قلبی را بسی بالاتر از ذکر زبانی دانسته است: «آن صوفی ارشد می‌گوید مریدش را، که ذکر از ناف برآور. گفتم: نی؛ ذکر از ناف برمیاور، از میان جان برآور. بدین سخن، در او حیرانی آمد»^۳.

بنابراین، می‌توان گفت، شمس معتقد است که ذکر باید با توجه کامل قلبی باشد و سالک چنان در یادِ حق غرقه شود که یادِ خویشتن را فراموش کند: «اگر مرا دیدی، خود را چه می‌بینی؟ و

۱. دیوان کبیر، ج ۴، بیت ۱۹۳۲۵.

۲. مقالات شمس، ج ۱، ص ۱۹۵.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۲۲.

اگر ذکر من کنی، ذکر خود چه می‌کنی؟ ذکر و عظم و سخن و عظم، ذکر خود است و ذکر هستی».^۱ پس، سالک در هنگام ذکر باید هستی خویش را به طور کامل به فراموشی بسپارد و به هیچ چیز دیگری غیر از مذکور نیندیشد:

چندان بکن تو ذکر حق، کز خود فراموشت شود

واندر دعا دو تو شوی، مانده دال دعا^۲

مولوی در مثنوی خود، از ذکر زبانی با عنوان «ذکر جسمانه» یاد کرده و بر این باور است که آن دارای ارزش چندانی نیست: ذکر جسمانه خیال ناقص است و صف شاهانه از آنها خالص است^۳ مولوی بر این باور است که ذاکر باید با تمام وجود در ذکر غرق گشته و از هستی خود، تهی شده باشد تا ذکر بر او تأثیر بگذارد، وگرنه ذکر زبانی صرف، تأثیر چندانی بر جان او نخواهد گذاشت:

عام می‌خوانند هر دم نام پاک	این عمل نکند چو نبود عشقناک
آنچه عیسی کرده بود از نام هو	می‌شدی پیدا و را از نام او
خالی از خود بود و پُر از عشق دوست	پس ز کوزه آن تَلابد که دروست ^۴

از دیدگاه مولوی، ذکر زبانی که فقط با زبان انجام شود، اثر بخش

۱. مقالات شمس، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲. دیوان کبیر، ج ۷، بیت ۳۵۵۸۵.

۳. مثنوی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۴. همان، ج ۳، ص ۵۰۵.

نیست. تأثیر ذکر، ارتباط مستقیمی با پاکی و خلوص نیت و جایگاه باطنی ذاکر دارد. مولوی این موضوع را در ضمن حکایت «عیسی و همراه ابله او» این گونه بیان داشته است:

گشت با عیسی یکی ابله رفیق	استخوانها دید در حفره عمیق
گفت ای همراه آن نام سنی	که بدان تو مرده را زنده کنی
مر مرا آموز تا احسان کنم	استخوانها را بدان با جان کنم
گفت خامش کن، که آن کار تو نیست	لایق انفاس و گفتار تو نیست
کان نفس خواهد ز باران پاک تر	وز فرشته در روش، دراک تر
عمرها بایست تا دم پاک شد	تا امین مخزن افلاک شد
خود گرفتی این عصا در دست راست	دست را دستان موسی از کجاست؟ ^۱

مولوی این مفهوم را در جای دیگر با ذکر تمثیلی این گونه

بیان داشته است:

مُشک را بر تن مَزَن، بر دل بمال	مُشک چه بود؟ نام پاک ذوالجلال
آن منافق، مُشک بر تن می نهد	روح را در قعر گلخن می نهد
بر زبان نام حق و در جان او	گندها از فکر بی ایمان او
ذکر با او همچو سبزه گلخن است	بر سر مَبْرز، گل است و سوسن است
آن نبات آنجا یقین عاریت است	جای آن گل، مجلس است و عشرت است ^۲

آنگونه که ملاحظه می شود، شمس و به تبع او مولوی، ذکر قلبی را بسیار والاتر از ذکر زبانی دانسته اند. ایشان معتقدند که تا

۱. مثنوی، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۶۲.

سالک، درون را از تیرگیها و ناخالصیها پاک نکند، ذکر و نام حق تعالی تأثیری بر وجود او نخواهد گذاشت.

البته این موضوع نیز قابل یادآوری است که از دیدگاه عرفا، این ذکر زبانی است که با تکرار و مداومت، به ذکر قلبی تبدیل می شود. از این رو، پیران طریقت، همواره به مریدان خود اندرز می دهند که بر ذکر زبانی مداومت ورزید تا به ذکر قلبی راه در مجموع، می توان گفت که شمس سخنانی چند در باب ذکر و مباحث پیرامون آن بیان کرده که بسیاری از آنها در مثنوی مولوی بازتاب داشته اند. به عنوان نمونه، شمس معتقد است که عارف از ذکر و یادکرد خداوند که محبوب و معشوق واقعی اوست، هرگز خسته نمی شود. مولوی نیز همین مفهوم را در مثنوی خود بیان داشته و معتقد است ذکر و یاد حق برای سالک واقعی به منزله آب و غذاست و عارف با شنیدن نام محبوب خستگی خویش را به فراموشی می سپارد.

همچنین، شمس سخنانی چند در باب آداب و شرایط ذکر بیان نموده که بسیاری از آنها در مثنوی متجلی شده اند؛ مباحثی

همچون ذکر در شب هنگام، ذکر همراه با تضرع و نیاز و سجده پیاپی در میان ذکر از جمله این مباحث است. علاوه بر این، شمس و به تاسی از او مولوی، ذکر و یادکرد حق تعالی را باعث پاکی وجود آدمی دانسته، معتقدند که ذکر خداوند آدمی را از وسوسه‌های شیطانی و خواطر زشت دور کرده، به سمت پاکی هدایت می‌نماید. نکته آخر اینکه شمس، ذکر قلبی همراه با توجه را بسی والاتر از ذکر زبانی دانسته و معتقد است، ذاکر در هنگام ذکر باید هر چه را غیر از مذکور است، از خاطر پاک کند. مولوی نیز، همین مفهوم را با بیان حکایات و تمثیلهایی، در چند جای مثنوی خود بیان داشته است.

فصل دوم

دعا

از دیدگاه عرفا، دعا یکی از ارکان مهم سلوک الی الله است. مقام و مرتبه دعا تا به حدّی است که دعا را عین عبادت؛ بلکه مغز عبادت دانسته‌اند: «دعا عین عبادت است. دعا خواندن است یا خواستن. اگر خواندن است، عین ثناء است، و خواستن است، بنده را سزا است و هر دو عبادت است و نجات را وسیلت».^۱ همچنین، در مورد اهمّیت دعا گفته‌اند: «بدان که دعا کردن به تضرّع و زاری از جمله قربات است و رسول (ص) می‌گوید که: دعا مُخ (مغز) عبادت است».^۲

عزیزالدین نسفی دعا را در ردّ قدر، مؤثر دانسته و در مورد آن، چنین آورده است: «و اکنون، بدان که ردّ حکم و ردّ قضا ممکن نباشد؛ امّا ردّ قدر ممکن باشد و ردّ قدر از عالم، ناممکن، امّا ردّ قدر از خود، ممکن است. و از خود که ممکن است؛ ردّ

۱. ابوالفضل رشیدالدین میبدی، کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۳، ص ۶۴۰.

۲. ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۶۱۱. اشاره است به این حدیث شریف: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ» (شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۸).

کُلِّ، ممکن نیست، اما ردّ بعضی ممکن است؛ و ردّ آن بعضی که ممکن است، بعضی می‌گویند به عقل است و بعضی می‌گویند که به دعا و صدقه است.^۱

عطار نیشابوری با توجه به آیه شریفه: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۲، این گونه می‌سراید:

به «ادْعُونِي» توسّل کردگانیم به امر «أَسْتَجِبْ» اخبار خوانیم^۳

همچنین، در جای دیگر، تأثیر دعا را در امور عالم بسیار بیشتر از قدرت پهلوانان و توانایی سلطانان دانسته است:

کس چه داند تا دعای پیرزن چون بود وقت سحرگه تیر زن
آنچه زالی در سحرگاهی کند می‌ندانم رستمی ماهی کند^۴

خواجه شیراز نیز دعای صبح‌گاهی را کلید گنج مقصود دانسته است:

دعای صبح و آه شب، کلید گنج مقصود است

بدین راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی^۵

شمس تبریزی هم سخنانی چند در باب دعا بیان داشته که در

۱. عزیزالدین نسفی، الانسان الكامل، ص ۲۰۳.

۲. قرآن مجید، سوره غافر (۴۰)، آیه ۶۰. (و خدای شما فرمود که بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را).

۳. فریدالدین عطار نیشابوری، الهی نامه، ص ۳۹۴.

۴. همو، مصیبت نامه، ص ۱۰۵.

۵. شمس الدین محمد حافظ شیرازی، دیوان حافظ، ص ۵۰۷.

ادامه به این سخنان و بررسی بازتاب آنها در مثنوی مولوی می‌پردازیم:

دعا و اجابت، هر دو از خداست

شمس، دعا را دولت و نعمتی الهی می‌داند که خداوند از روی لطف و گرم خود به انسانها عنایت کرده و بدین وسیله، این فرصت را در اختیار آنها قرار داده که با خداوند، به راز و نیاز پردازند و علاوه بر شرف مصاحبت، حوائج خویش را نیز از او طلب کنند.

شمس، معتقد است که خواستن و دعا کردن آدمی، عنایت حق تعالی است که به همه کسی داده نمی‌شود؛ زیرا خداوند اجابت هر دعا را تضمین کرده است. بنابراین، آدمی باید همواره از حق تعالی بخواهد که فرصت دعا کردن را از او نگیرد: « طریق شما را آموختم. به خدا بنالید: ای خدا این دولت را به ما نمودی، ما را به این هیچ راهی نبود، گرم تو بنمود؛ باز گرم کن و از ما این دولت را باز مستان»^۱.

مولوی هم در چندین جای مثنوی خود، به این موضوع اشاره کرده و دولت دعا را از الطاف الهی نسبت به بندگان دانسته است.

۱. مقالات شمس، ج ۲، ص ۱۵۸.

او معتقد است که اگر در ابتدا، لطف و گرم حق تعالی شامل حال بنده‌ای نگردد، او روی به سوی دعا نمی‌آورد. بنابراین، دعا و خواستن انسان، ابتدا نتیجه خواست خداوند است. اجابت دعا نیز محصول عنایت حق تعالی است. پس، دعا و اجابت هر دو از عنایت خداوند است:

هم دعا از تو اجابت هم ز تو ایمنی از تو مهابت هم ز تو
گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن مصلحتی تو ای تو سلطان سخن
کیمیا داری که تبدیلت کنی گر چه جوی خون بود، نیلت کنی^۱

و در جای دیگر، این مفهوم را بدین گونه بیان می‌دارد:

این دعا تو امر کردی ز ابتدا ورنه خاکی را چه زهره این بُدی؟
چون دعایمان امر کردی ای عجب این دعای خویش را کن مستجاب^۲

بدین ترتیب، میلِ دعای نخستین از خدا و اجابت آخرین هم

از خداست:

هم ز اوّل تو دهی میل دعا تو دهی آخر دعاها را جزا^۳
این دعا هم بخشش و تعلیم توست ورنه در گلخن، گلستان از چه رُست؟^۴

باید دانست که خداوندی که آدمی را به سوی دعا سوق

۱. مثنوی، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲. همان، ج ۳، ص ۴۰۴.

۳. همان، ج ۲، ص ۴۸۶.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۸۲.

می‌دهد، اجابت کننده دعای او نیز هست:
این دعا را یارب، آمین هم تو کن ای دعا، آن تو، آمین، آن تو^۱
و یا:

هم او که دل‌تنگت کند، سرسبز و گل‌رنگت کند
هم اوت آرد در دعا، هم او دهد مزدِ دعا^۲
پس، سالک باید همواره از خداوند درخواست کند که این
لطف و گرم را از او باز نستاند:

ای خدا! ای فضل تو حاجت روا با تو یاد هیچ کس نبود روا
این قدر ارشاد، تو بخشیده‌ای تا بدین بس عیب ما پوشیده‌ای
قطره‌ای دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان به دریا‌های خویش^۳
چنانکه ملاحظه می‌شود، شمس به طور ضمنی و مولوی به
صورت واضح به این موضوع اشاره دارند که دعای آدمی در اثر
عنایت و لطف حق تعالی است و اگر اراده و لطف او نباشد، آدمی
به سمت دعا و راز و نیاز با خداوند حرکت نمی‌کند.

کارهای سخت و غیرممکن با دعا ممکن می‌شود

از دیدگاه شمس، اموری در عالم وجود دارند که هرگز به

۱. دیوان کبیر، ج ۵، ب ۲۳۵۸۴.

۲. همان، ج ۱، ب ۲۳۷.

۳. مثنوی، ج ۱، ص ۱۱۴.

وسیله علم و دانش بشری و صرف وقت و هزینه امکان پذیر نیستند؛ اما همین امور در سایه دعا و درخواست از حق تعالی در چشم بر هم زدنی، انجام می پذیرند. از این رو، شمس به سالکان راه حقیقت اندرز می دهد که به جای توسل به اسباب و علوم ظاهری، به درگاه حضرت حق رفته و به آهستگی و متانت به دعا و راز و نیاز با خداوند پردازند و مطمئن باشند که در سایه همفوسی با حق، همه کارهای غیرممکن، ممکن خواهد شد: «پس، ... آهسته، تا کسی نشنود. این علم به مدرسه حاصل نشود و به تحصیل شش هزار سال که شش بار عمر نوح بود، برنیاید. آن صد هزار تحصیل چندان نباشد که یکدم با خدا برآرد بنده‌ای به یک روز».^۱

مولوی نیز در جای جای مثنوی، به آثار شگفت انگیز دعا و ممکن شدن کارهای غیرممکن در سایه آن، اشاره کرده است. از جمله در حکایت آن درویشی که در دریا به دزدی متهمش کردند؛^۲ حکایت زاهدی که در بادیه خشک و سوزان، آب وضو از دستانش می چکید و با دعا، باران برای حاجیان عطشناک فرو

۱. مقالات شمس، ج ۲، ص ۱۱۸.

۲. مثنوی، ج ۱، ص ۴۴۲.

بارانید؛^۱ قصه موسی (ع) و دعای او برای رفع قحط از مزارع؛^۲ قصه دقوقی و نجات اهل کشتی بلا دیده به دعای او^۳. همچنین است اشاراتی به دعاهاى شعيب، ابراهيم خليل (ع) و حضرت رسول (ص):

چون شعيبى کو، که تا او از دعا بهر کشتن خاک سازد کوه را
از نیاز و اعتقاد آن خلیل گشت ممکن امر صعب و مُستحيل
یا به دريوزه مُقوقس از رسول سنگلاخى مزرعى شد با اصول^۴

بنابراین، شمس و مولوی در این مفهوم اتفاق نظر دارند که دعا، آسان کننده کارهای دشوار و ممکن کننده کارهای غیر ممکن است.

اظهار نیاز؛ شرط اجابت دعا

شمس معتقد است که دعا نباید حالت آمرانه و دستوری داشته باشد؛ زیرا چنین دعایی به مثابه دستور دادن به خداوند و عین بی ادبی و جسارت است. بنابراین، آدمی در هنگام دعا باید همواره در حالت تضرع و نیاز باشد تا به واسطه این اظهار نیاز،

۱. مثنوی، ج ۱، ص ۴۶۰.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۹۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۱۰.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۳۷.

دیگ رحمت حق به جوش آید و دعا مستجاب شود^۱: «می گوید: ای خدا چنین کن! و ای خدا، چنان مکن! چنان باشد که می گوید: ای پادشاه آن کوزه را برگیر اینجا بنه! پادشاه را لالا مبارک خود کرده است؛ می فرمایدش این مکن و آن بکن!»^۲.

براستی، وقتی درخواست آمرانه از پادشاهان ظاهری و رؤسای امور بی ارزش دنیوی، عملی بی ادبانه است، چگونه است که آدمی به خود اجازه می دهد که درخواست های خویش را با الفاظی دستوری به پادشاه هژده هزار عالم و خالق آسمانها و زمین بیان نماید؟! اینجاست که آدمی باید مواظب باشد که در دعا، از در عجز و نیاز وارد شود و بداند که «سرمایه، نیاز است»^۳ و «دریای رحمت می باید که به جوش آید. سبب زاری توست، تا ابر غم تو بر نیاید؛ دریای رحم نمی جوشد»^۴. پس، سالک باید بداند شرط استجاب دعا، اظهار نیاز و دعای همراه با زاری و انابه است.

۱. «از شرایط دعا رقت قلب، احساس ضعف و اشک ریختن در برابر خداست. مرحوم فیض کاشانی، گریه کردن را سید آداب دعا و از برترین ادب آن می داند (محسن فیض کاشانی، محجة البیضاء، ص ۳۰۲)» (مهدی ملک ثابت، بررسی و تحلیل مناجاتهای فارسی، ص ۶۸).

۲. مقالات شمس، ج ۱، ص ۲۶۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۸۳.

۴. همان، ج ۲، ص ۲۶.

مولوی نیز در چندین جای مثنوی خود، به بیان این مفهوم پرداخته و شرط اجابت دعا را اظهار نیاز دانسته است:
 دست اشکسته برآور در دعا سوی اشکسته پرد فضل خدا^۱
 و باز، در جای دیگر، دعای عاری از نیاز را «دعای خشک» نامیده و از طالبان خواسته که آن را رها کرده و به سمت دعای همراه با نیاز حرکت کنند:

پس دعای خشک، هل ای نیکبخت	که فشانند دانه می خواهد درخت
گر نداری دانه، ایزدزان دعا	بخشدت نخلی که نِعَمَ مَا سَعَى ^۲
زاری و گریه قوی سرمایه‌ای است	رحمت کلی قوی‌تر دایه‌ای است...
گفت ادعوا الله، بی زاری مباش	تا بجوشد شیرهای مهرهاش ^۳

مولوی در جای دیگر، این مفهوم را چنین بیان می‌دارد:

چون خدا خواهد که مان یاری کند	میل ما را جانب زاری کند
آخر هر گریه آخر خنده‌ای است	مرد آخر بین مبارک بنده‌ای است
هر کجا آب روان، سبزه بود	هر کجا اشکی دوان، رحمت شود ^۴

چنان که ملاحظه می‌شود، شمس و به تبع او مولوی، بر این باورند که کلید استجابت دعا، اظهار نیاز و دعای همراه با گریه و

۱. مثنوی، ج ۳، ص ۳۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۷۵.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۵۳.

۴. همان، ج ۱، ص ۵۱.

اشک و آه است.

کمال محبت خداوند به بنده؛ دلیل اجابت نشدن دعا

اگرچه دعا وقتی همراه با خلوص نیت و اظهار نیاز و بموقع و بجا عرضه شود، بدون استجابت نخواهد ماند؛ اما گاه کمال محبت خداوند به بنده مؤمن باعث می‌شود که خداوند دعای او را اجابت نکند! این بدان دلیل است که خداوند راز و نیاز عاشقانه بنده مؤمن خود را دوست دارد و ممکن است بعد از اجابت خواسته او، آن بنده دیگر با آن خلوص و عشق به راز و نیاز با حضرت حق نپردازد: «ملائکه به حضرت مناجات کنند که بنده مؤمن، فلانی، چندین لابه می‌کند و در می‌خواهد و می‌زارد، تو دعای بیگانگان را قبول می‌کنی، اگر حاجت او را برآوری چه شود؟ می‌فرماید: ذَرُونِي وَ عِبْدِي فَلَسْتُم بِأَرْحَمَ بِهِ مِنِّي، إِنِّي أَحِبُّهُ وَ أَحَبُّ صَوْتَهُ.^۱ سبب تأخیر اجابت بعضی، کمال محبت باشد».^۲

سخن شمس، نزدیک است به این روایت نورانی: «عن ابی عبدالله (ع) قال إنَّ العبدَ لیدعُو فیقولُ اللهُ تعالیٰ لِلْمَلَكِینِ قَدْ

۱. مرا و بنده مرا به حال خود وابگذارید. زیرا شما به اندازه من نسبت به او مهربانی و محبت ندارید. من

او را دوست دارم و صدای او را دوست دارم.

۲. مقالات شمس، ج ۱، ص ۲۰۷.

أَسْتَجِبْتُ لَهُ وَ لَكِنْ احْبُسُوهُ بِحَاجَتِهِ فَأَنِّي أَحَبُّ صَوْتَهُ وَ إِنْ الْعَبْدُ لِيَدْعُو فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَجَّلُوا لَهُ حَاجَتَهُ فَأَنِّي أَبْغُضُّ صَوْتَهُ»^۱. یعنی: امام جعفر صادق (ع) فرمود: بنده‌ای هست که وقتی از خدای متعال چیزی درخواست کند، خداوند به دو فرشته مأمور بر او می‌فرماید: خواسته اش را برآورده کردم، اما فعلاً در بند نیاز نگاهش دارید تا بیشتر دعا کند؛ چون صدای او را دوست دارم. بنده دیگری هست که وقتی خدای تبارک و تعالی را برای چیزی می‌خواند، خداوند می‌فرماید: سریعاً حاجتش را برآورید؛ زیرا دوست ندارم صدایش را بشنوم.

مولوی نیز همچون شمس، بر این باور است که گاه، به تأخیر افتادن اجابت دعا به سبب آن است که خداوند دوست دارد حالت لطیف و خوش دعا کننده، همواره ادامه داشته باشد. پس، این تأخیر اجابت دعا از کمال محبت خداوند نسبت به آن بنده مؤمن است:

ای بسا مخلص که نالد در دعا	تا رود دود خلوصش بر سما
تا رود بالای این سقف برین	بوی مجمر از آئین المذنبین
پس ملائک با خدا نالند زار	کای مجیب هر دعا، و ای مستجار
بنده مؤمن تضرع می‌کند	او نمی‌داند بجز تو مستمند

۱. بدیع الزمان فروزانفر، احادیث و قصص مثنوی، ص ۵۹۳. همچنین: محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۰.

تو عطا بیگانگان را می‌دهی
 حق بفرماید که نز خواری اوست
 حاجت آوردش ز غفلت، سوی من
 گر برآرم حاجتش او و آرد
 گرچه می‌نالد به جان یا مُستجار
 خوش همی آید مرا آواز او
 از تو دارد آرزو هر مشتھی
 عین تأخیر عطا، یاری اوست
 آن کشیدش مو کشان در کوی من
 هم در آن بازیچه، مستغرق شود
 دل شکسته، سینه خسته، گو: بزار
 آن خدایا گفتن و آن راز او^۱

مولوی در ادامه، با ذکر مثالهایی این موضوع را با وضوح بیشتری بیان می‌دارد. به عنوان نمونه، اگر شاهدی زیبارو و پیرزنی زشت رو، نزد نانوی شاهدبازی بروند و از او نان بخواهند، آن فرد شاهد باز خیلی زود نانی فطیر به پیرزن داده و او را راهی می‌کند. آنگاه رو به شاهد زیبا رو کرده و می‌گوید اندکی صبر کن تا نانی تازه و برشته و گرم برایت مهیا کنم و سعی می‌کند با سخنان و بهانه‌هایی این‌گونه، او را زمان بیشتری کنار خود نگه دارد.

حکمت عدم اجابت دعای مؤمنان هم، همین‌گونه است. خداوند از روی علاقه و محبتی که به مؤمنان دارد، دعای ایشان را دیرتر برآورده می‌سازد تا مدت بیشتری به راز و نیاز عاشقانه با خداوند، پردازند. البته در نهایت، سود این راز و نیازها هم به

خود مؤمن بر می‌گردد؛ زیرا همه این مکالمات خالصانه در نامه اعمال او به عنوان عبادت ثبت خواهد شد و خداوند با این تأخیر اجابت، قصد دارد که نعمتی چند برابر به مؤمنان عطا کند، و گرنه حضرت او بی‌نیاز از هر چیزی و کسی است.

در نهایت، می‌توان گفت شمس تبریزی سخنانی چند در باب دعا و مباحث پیرامون آن بیان نموده که مفهوم بسیاری از آنها در مثنوی مولوی متجلی شده است. به عنوان نمونه، شمس دعا کردن را یکی از الطاف الهی دانسته که خداوند به بندگان خاص خود عطا می‌کند؛ چرا که حق تعالی اجابت دعاها را ضمانت کرده است. بنابراین، دعا و اجابت هر دو از طرف خداوند رحمان است. مولوی نیز، همین مفهوم را به زبان خود، در مثنوی معنوی بیان داشته و دعا و اجابت را از حق تعالی دانسته است.

علاوه بر این، شمس معتقد است که به وسیله دعا کارهای دشوار و غیرممکن، امکان پذیر می‌شوند. مولوی نیز در چندین جای مثنوی خود، به این مفهوم پرداخته و با بیان مثالهای گوناگون، به تشریح این موضوع اقدام کرده است. همچنین، شمس اظهار نیاز در پیشگاه حق تعالی را شرط اجابت دعا دانسته و دعای عاری از نیاز و عجز و لابه را نوعی بی‌ادبی در پیشگاه خداوند قلمداد کرده است. مولوی نیز به تبع شمس، در جای

جای مثنوی به دعای همراه با تضرع و نیاز تأکید کرده است. نکته آخر اینکه شمس معتقد است که گاه، کمال محبت خداوند به بنده باعث تأخیر اجابت دعا می‌شود؛ چرا که خداوند مکالمه و راز و نیاز عاشقانه بنده مؤمن خود را دوست دارد. مولوی نیز همین مفهوم را در مثنوی خود منعکس کرده و با ذکر مثالهایی به تشریح آن پرداخته است.

شرح لغات و اصطلاحات

استدامت (۲۱): مداومت، دائمی. آنچه به صورت همیشگی است.
ادعوا الله (۳۱): بخوانید خدا را. مأخوذ از قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۱۱۰: «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (بگو: «الله» را بخوانید یا «رحمان» را، هر کدام را بخوانید، ذات پاکش یکی است؛ و) برای او بهترین نامهاست!).

اندھان (۳۵): اندوه ها.

أَنِينُ الْمُذْنِبِينَ (۵۵): آه و ناله گناهکاران.

بَر (۲۲): میوه.

تغافل (۲۴): غفلت ورزیدن.

تَلَابُد (۳۹): تراود، تراوش کند.

جَهْر (۳۰): آشکار، ظاهر.

حِسْبَت (۲۲): مزد و ثواب و اجر. ذکر حسبت: ذکرى است که برای مزد و ثواب باشد. عرفا معتقدند که ذکر و عبادتی ارزشمند است که به طمع بهشت و یا ترس از دوزخ نباشد؛ بلکه تنها برای رضایت

حضرت دوست باشد؛ چرا که از دوست، غیر دوست را خواستن، بی ادبی و به نوعی شرک خفی است. از این رو، حضرت مولانا می فرماید:

ما را نه غم دوزخ و نه حرص بهشت است

بردار ز رخ پرده که مشتاق لقائیم

و شیخ بهایی می گوید:

ما ز دوست غیر از دوست، مقصدی نمی خواهیم

حور و جنت ای زاهد، بر تو باد ارزانی!

حُرقت (۲۳): سوزش، گرمی.

خائف (۲۲): ترسان.

خوان (۲۵): سفره.

خُنک (۳۱): خوشا.

خُضْرَ (۳۱): جمع خُضْرَه، سبزی ها، گیاه ها.

در خورد (۳۰): شایسته، سزاوار.

در یوزه (۵۱): گدایی، طلب کردن.

دولابه (۳۱): ظرفی که با آن از چاه آب می کشند.

رسن (۳۷): طناب، ریسمان.

رقت (۲۳): نرمی و ملایمی. الفت و محبت.

راجی (۲۳): امیدوار، کسی که به امیدی کاری می کند.

زال (۴۶): پیرزن.

سندان (۲۳): قطعه‌ای آهن قطور که معمولاً بر کُنده چوبی استوار است و آهنگران و مسگران بر آن، آهن یا غیره می‌کوبند. اشاره به هر چیز یا هر کس قوی و مقاوم.

سپندان (۲۶): خردل صحرائی، از تخم آن به عنوان اسفند استفاده می‌شود. همچنین، به معنای مجمر و آتش دان نیز به کار می‌رود.

سَنی (۳۹): روشن، تابان، بلند و رفیع، عالی مقام و برجسته.

سِبَطی (۳۰): منسوب به سِبَط، قوم یهود، پیروان حضرت موسی (ع).

صرفه (۲۹): کم کردن.

ضیا (۳۵): نور، روشنایی.

طَلَبَت (۲۳): خواسته، مطلوب.

قَطِيعَت (۲۲): جدایی.

فریشته (۳۴): فرشته.

عام (۳۸): همگان.

عور (۳۵): لخت، برهنه.

عُجَاب (۴۸): شگفت آور.

لالامبارک (۵۲): غلام، خدمتکار.

مَبْرَز (۳۹): آبریز، مستراح.

مُسْتَحِيل (۵۱): محال و ناممکن.

مُقَوِّس (۵۱): فرماندار اسکندریه بود که پیامبر نامه‌ای به او نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. وی اگر چه اسلام نیاورد، اما هدایایی برای پیامبر فرستاد. در مورد شخصیت تاریخی او و رابطه‌اش با پیامبر اسلام، ابهاماتی وجود دارد. (ر.ک: بدیع الزمان فروزانفر، احادیث و قصص مثنوی، ص ۱۹۳-۱۹۴. و سیدجعفر شهیدی، شرح مثنوی، ج ۴، ص ۳۲۶).

مِجْمَر (۵۵): آتشدان، منقل، عودسوز.

مُجَلِّی (۲۹): جلا داده شده، صیقل داده شده.

مَکْتوم (۲۶): پوشیده، پنهان.

مُنْدَرَج (۲۹): درج شده، گنجانیده.

مُشْتَهی (۵۶): خواهش کننده و آرزومند.

مُسْتَجَار (۵۶): آنکه طلب امن از او کند، پناه.

نِشْآت ثانیه (۲۹): آفرینش دومین، زندگی دیگر.

نِعَمَ مَا سَعَى (۵۳): کوشش و سعی خوب، بهترین سعی و کوشش.

وَدِیْعَت (۲۲): سپرده، امانت.

وَخَم (۲۹): ناسازگار.

هژده هزار عالم (۵۲): از دیدگاه اهل تحقیق، تعداد شمارگان عوالم خداوند، محصور به یکی و دو عالم نیست؛ بلکه عوالم بسیار زیادی وجود دارد که انسانها از آنها بی اطلاع هستند و تنها خداوند و اولیای او از آنها آگاهی دارند. عرفا در این باب سخنان بسیاری گفته‌اند و در

آثار و اشعار خود به هژده هزار عالم اشاره کرده‌اند. برخی هژده هزار را نشان کثرت عوالم مخلوق حق دانسته‌اند. در احادیث حضرات معصومین نیز به تعدّد و تکثیر عالمها اشاره شده است؛ چنانکه پیامبر (ص) می‌فرماید: «حق تعالی هجده هزار عالم آفریده است» (قاضی قضاعی، شهاب الاخبار، ص ۹۴). و امام صادق (ع) فرمودند: «خداوند را دوازده هزار عالم است، هر عالمی بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین است، هیچ کدام از این عوالم، برای خدا عالمی غیر خود نمی‌دانند و من بر همه آنها حجّت هستم» (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۴).

هَل (۵۳): بگذار، رها کن.

هَوَاجِس (۳۵): جمع هاجس، آرزوهای نفسانی که در دل بگذرد.

یادکرد: ذکر.

منابع و مأخذ

- قرآن مجید، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷.
- نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸.
- التّیمی، عبدالواحد محمد، غرر الحکم و دُرر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
- المتقی الهندی، علاء الدین علی بن حسام، کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ق.
- انصاری هروی، خواجه عبدالله، صد میدان، به تصحیح قاسم انصاری، چاپ چهارم، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۸.
- بقلی شیرازی، روزبهان، شرح شطحیات، به تصحیح هانری کربن، تهران، انستیتوی ایران و فرانسه، ۱۳۴۴.
- تبریزی، شمس الدین محمد، مقالات شمس تبریزی، به تصحیح و تعلیق محمد علی موحد، چاپ سوم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۵.

- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، *دیوان حافظ*، به سعی سایه (امیر هوشنگ ابتهاج)، چاپ چهارم، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۷۵.
- حلی، احمد بن محمد ابن فهد، *عدة الداعی*، ترجمه حسین فشاهی، اراک، کتابخانه شمس، ۱۳۳۸.
- خوارزمی، کمال‌الدین حسین بن حسن، *جواهر الاسرار و زواهر الانوار*، مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد جواد شریعت، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴.
- سبزواری، حاج ملاهادی، *شرح مثنوی*، به کوشش مصطفی بروجردی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.
- سجّادی، سیدجعفر، *فرهنگ لغات و اصطلاحات عرفانی*، چاپ هشتم، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۸۶.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم، *حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه*، به تصحیح و تحشیه سیدمحمدتقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
- شهیدی، سیدجعفر، *شرح مثنوی*، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- طبرسی، رضی‌الدین حسن بن فضل، *مکارم الاخلاق*، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
- عاملی، شیخ حر، *وسایل الشیعه*، قم، مؤسسه آل بیت (ع)، ۱۴۰۹ق.

- عطار نیشابوری، فریدالدین، *الهی نامه*، به تصحیح هلموت ریتز، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۸.
- _____، *پندنامه*، به تصحیح و تحشیه سیل وستر دوساسی، ترجمه ع.روح بخشان، چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰.
- _____، *مصیبت نامه*، به تصحیح نورانی وصال، تهران، انتشارات زوآر، ۱۳۳۸.
- غزالی، ابوحامد محمد، *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- فروزانفر، بدیع الزمان، *احادیث و قصص مثنوی*، ترجمه کامل و تنظیم مجدد حسین داوودی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۷.
- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، *رساله قشیریہ*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- قاضی قضاعی، *شهاب الاخبار* با ترجمه، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱.
- کاشفی، ملاحسین، *لب لباب مثنوی*، به اهتمام و تصحیح سید نصرالله تقوی، چاپ سوم، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *اصول کافی*، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب اسلامیہ، ۱۳۶۵.

- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ه.ق.
- _____، عین الحیوة، به تصحیح اسدالله سهیلی اصفهانی، تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۳۱.
- محدث نوری، حسین بن محمد، مستدرک الوسایل و مستنبط المسایل، قم، مؤسسه آل بیت (ع)، ۱۴۰۸ ق.
- مستملی بخاری، ابو ابراهیم اسماعیل، شرح التعرف لمذهب التصوف، با مقدمه و تصحیح محمد روشن، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۵.
- ملک ثابت، مهدی، بررسی و تحلیل مناجاتهای منظوم فارسی، یزد، انتشارات بنیاد فرهنگی، پژوهشی ریحانة الرسول، ۱۳۸۱.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، دیوان کبیر، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵.
- _____، مثنوی، به تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- میدی، رشیدالدین ابوالفضل، کشف الاسرار و عدة الابرار، به کوشش علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- نسفی، عزیزالدین، انسان الکامل، به تصحیح ماریژان موله، تهران، انستیتوی ایران و فرانسه، ۱۳۴۱.
- همدانی، عین القضاة، تمهیدات، به کوشش عقیف عسیران، چاپ سوم، تهران، انتشارات منوچهری، ۱۳۷۰.